

۲۲۱

محمد چوپانزاده :
گوشه هائی از مبارزات سیاسی خلق
آذربایجان





تقدیم میکنم به قهرمانان سیاهکل که با اولین شلیک گلوله یخسکوت را شکستند و توده‌ها را بمبارزه برخیزانند، به آنهاییکه در سنگرها مسکن دارند، به آنهاییکه در زیر شکنجه‌های دژخیمان رژیم پایداری میکنند، به آنهاییکه در سلول‌های زندان از مبارزه نایستاده‌اند و در تدارک روز رستاخیز ملل ایران کوشا هستند. تقدیم میکنم به جوانانیکه در نبردها آبدیده شده‌اند، به غنچه‌های نورسته سازمان چریکها که مصممند هدف سلطان زاده‌ها، حیدر غمواقلیها و ازانیها را بسرانجام برسانند.

بچریکهای مبارز و جانباز، به آنهاییکه در جبهه‌های مختلف شهید شدند و در زندانها در اثر شکنجه تدریجی جان سپردند، در شکنجه گاهها از دست رفتند، به قهرمانان حماسه آفرین: جزئیها، پویانها، دانشیانها، منیژه‌ها، گل سرخیها و بهرنگیها که بدست دشمنان توده‌های ایران بدار آویخته و یا تیرباران شدند، این جزوه را تقدیم میکنم.

محمد چوپانزاده



گوشه‌هایی از مبارزات سیاسی مردم آذربایجان

بخشی از کتاب :
مسئله‌ی ملی و طرح آن در مبارزات
رهایی بخش ایران

نوشته‌ی :
گروه : چوپانزاده

اکنون کمی به عقب برمیگردیم تا وقایع آذربایجان را در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ و چگونگی طرح و حل مسئله ملی را در آنجا بررسی کنیم. در اوائل سال ۲۴ ۱۳۰۳ عده‌ای از افسران پادگان خراسان که عضو حزب توده بودند، به رهبری سرگرد اسکندانی تصمیم به قیام میگیرند. هدف آنها عبارت از خلع سلاح کردن پادگانهای ارتش شاهنشاهی در خراسان و گران و سپس بسط و گسترش مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاهی و آزاد کردن شمال ایران و پس از خروج ارتشهای انگلستان و آمریکا، آزادی تمام ایران بود. نقشه افسران پادگان خراسان با مخالفت شدید کمیته مرکزی حزب توده مواجه شد. و آنها به مخالفت رهبری حزب واقعی نگذاشتند و در ۲۷ مردادماه ۱۳۲۴ با چند کامیون نظامی و یک جیب ارتش به سمت گران حرکت نمودند. در بین راه گردان سوار مرادتپه را خلع سلاح نموده و به سمت دشت ترکمن صحراروانه شدند. در حوالی گران گروهی دیگر از افسران که از تهران و سایر نقاط ایران فرار کرده بودند، به گروه اسکندانی ملحق میشوند و

به اتفاق به سوی گنبد قابوس حرکت مینمایند. واحدهای ژاندارمری و پلیس گنبد قابوس که دستور کشتن افسران را داشتند در حال آماده باش نظامی بودند. گروه اسکندانی از نظر نظامی اشتباه نمود و به طور دموکراتسیون وارد شهر شد و در همان لحظه ژاندارمها و پلیس که قبلاً موضع آتش گرفته بودند، باران گلوله بر سرشان ریختند و اسکندانی با اتفاق عافسر و درجه دار و سرباز شهید شدند و سایرین متواری گردیدند. بدین طریق قیام افسران پادگان خراسان سرکوب گردید.

در بهار سال ۱۳۲۳ اکثریت مجلس شورای ملی که در رأس آن آگنت معروف انگلستان سیدضیاءالدین طباطبائی قرار داشت، اعتبارنامه نمایندگی میرجعفر پیشه‌وری^۱ را که با آرای زیادی از تبریز انتخاب شده بود تصویب نکرد. علیه تصمیم اکثریت نمایندگان مجلس نه فقط در تبریز، بلکه در تهران نیز موج اعتراض بلند شد، عوفر از مدیران روزنامه‌های تهران علیه رد اعتبارنامه پیشه‌وری اعتراض کردند.

در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ پیشه‌وری فرقه دمکرات آذربایجان را در تبریز تشکیل داد. کمیته مرکزی حزب توده از شناسائی فرقه دمکرات آذربایجان سرباز زد، زیرا در آذربایجان بزرگترین سازمان حزبی را داشت. ولی پس از چند روز مجبور به شناسائی فرقه شد و دستور داد که سازمان ایالتی آذربایجان که بیش از ۴۰ هزار نفر عضو داشت وارد فرقه دمکرات آذربایجان شوند.

۱- پیشه‌وری در سال ۱۲۷۲ در خلخال متولد شد. در ۱۲ سالگی به قفقاز مهاجرت نمود. در مدرسه تحصیل و برای امرار معاش کار میکرد. در ۲۰ سالگی وارد کارهای سیاسی شد. او در صفوف و سازمان عدالت که در باکو تعیین شده بود قرار گرفت و روزنامه حریت را تاسیس و اداره میکرد. او یکی از فعالین انقلاب گیلان بود و در تعیین‌کننده حزب کمونیست ایران عضو کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید. پیشه‌وری تنها نابودی کامل حزب کمونیست در تهران و خراسان فعالیت مینمود. در سال ۱۳۰۹ با اتفاق ۱۴ نفر از رفقاییش بدست پلیس رضاشاه دستگیر و زندانی شد. سال ۱۳۱۶ پس از ۱۰ سال زندانی بکاشان تبعید گردید. در سال ۱۳۲۰ پس از ورود ارتش متفقین بایران با اتفاق سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. سال ۱۳۲۲ در تهران روزنامه آژیر را تاسیس نمود و اکثر مقالات اجتماعی و سیاسی روزنامه را خودش مینوشت. در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی پیشه‌وری کاندید حزب توده ایران از تبریز بود. پیشه‌وری پیشنهاد حزب توده را با خوشحالی پذیرفت و برای انجام کارهای انتخاباتی به تبریز رفت.



فزون براین، اتحادیه دهقانان آذربایجان که بیش از ۲۰ هزار نفر عضو داشت نیز به فرقه دمکرات آذربایجان پیوست. باید یادآور شد که بوجود آمدن اتحادیه دهقانان آذربایجان نتیجه مساعی و زحمات فوق العاده دونفر از اعضای سابق حزب کمونیست ایران رفقا آوانسیان و امیرخیزی بود. در ۱۳ شهریور فرقه دمکرات خطایبیه ای در ۱۲ ماده که مهمترین مواد آن عبارت بودند: اعلام خودمختاری آذربایجان، زبان آذربایجان، زبان رسمی آذربایجان، تشکیل انجمن محلی آذربایجان و خواستار اصلاحات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بود منتشر کرد.

خواسته های فرقه دمکرات آذربایجان توجه طبقات و قشرهای مترقی آذربایجان را به خود جلب کرد. ولی مالکین و تجار بزرگ آذربایجان با آن خواسته ها مخالفت کردند. زیرا اجرای اصلاحات اجتماعی علیه منافع طبقاتی مالکین و تجار بزرگ آذربایجان بود که با ارتجاع ایران بطور عام و تهران بطور خاص، پیوند ناگسستنی داشتند. با ازدیاد نفوذ فرقه دمکرات، بسیاری از خانهای ایلات آذربایجان، مالکین و تجار در یک جبهه بانبروهای ژاندارمری و شهربانی مبارزه خود را علیه کارگران و خصوصاً دهقانان شدیدتر کردند. فقط در آبان ماه ۱۳۲۴ به دستور استاندار و مالکین، ژاندارمها بیش از ۱۰ نفر از دهقانان دهات آذربایجان را کشتند و بیش از هزار نفر رازندانی کردند. دهقانان برای مقابله با وحشیگریهای ارتجاع محلی مجبور شدند دسته هائی به نام «فدائی» تشکیل دهند. دسته های فدائی بعداً به نیروی مسلح انقلابی مبدل گردیدند.

در ۲ آذرماه به ابتکار فرقه دمکرات ۷۴۴ نماینده شهروند آذربایجان در تبریز جمع شدند و به نمایندگی از طرف آذربایجانها به شاه، مجلس شورای ملی و نخست وزیر خواهی های زیر را تلگراف نمودند: ما خواستار خود مختاری آذربایجان و تشکیل مجلس قانونگزاری و دولت ملی آذربایجان برای اداره امور اجتماعی و فرهنگی آذربایجان میباشیم. ولی شاه و نخست وزیران به خواست آذربایجانها وقعی نگذاشتند. بنابراین، فرقه دمکرات آذربایجان در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ با دسته های مسلح «فدائی» که در اغلب نقاط آذربایجان تشکیل یافته بودند، پادگانهای اکثر شهرها و نواحی آذربایجان را خلع سلاح نمودند. سرتیب درخشان فرمانده لشکر تبریز تسلیم شد، و تیپ رضائیه بفرماندهی سرهنگ زنگنه نیز پس از مدتی استقامت در برابر فشار نیروهای فدائی مجبور به خلع سلاح گردید.



مجلس ملی آذربایجان از طریق انتخابات آزاد با شرکت ۱۰۱ نماینده تشکیل یافت و پیشه‌وری دبیر اول فرقه دموکرات آذربایجان را به نخست‌وزیری انتخاب و مأمور تشکیل دولت ملی آذربایجان نمود. دولت ملی آذربایجان ارتش ملی را تشکیل داد و رفورمهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی را به‌مورد اجرا گذاشت.

دولت ملی آذربایجان ۲۵۷ هزار و ۶۶ هکتار زمینهای دولتی و مالکین مرتجع را که به‌تهران فرار کرده بودند در بین ۲۰۹ هزار و ۹۶ نفر دهقان بی‌زمین بلاعوض تقسیم نمود. برای کارگران قانون ۸ ساعت کار در روز با استفاده از حقوق ایام تعطیلات را به‌مورد اجرا گذاشت. قانون آزادی و برابر حقوقی اجتماعی-سیاسی زنان را مجلس ملی تصویب نمود و زندهای آذربایجان اولین بار در تاریخ ایران به‌صحنه زندگی اجتماعی گام نهادند. دولت ملی آذربایجان اقدامات جدی برای بهبود فرهنگ و بهداشت آذربایجان نمود. در تبریز اولین دانشگاه افتتاح شد، در تمام مدارس و دانشگاه تدریس به‌زبان آذربایجانی شروع گردید. در تبریز بیمارستان دولتی گشوده شد که به‌اهالی به‌رایگان کمکهای پزشکی می‌نمود.

به‌زبان ترکی آذربایجانی روزنامه، مجله، کتب درسی و غیره چاپ و نشر گردید. ادبیات و از آنجمله نظم به‌زبان ترکی آذربایجانی رونق و رشد یافت. با بودجه دولت ثبات، مدارس صنایع ظریفه و موزیک و غیره افتتاح گردید. خیابانهای تبریز آسفالت شد و باغات و محلهای استراحت احداث گردید. چنین اصلاحات اجتماعی را نیز در اغلب شهرهای آذربایجان به‌مورد اجرا گذاشتند. در نتیجه اقدامات فوق، آذربایجان در رشته‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پیشرفت بی‌سابقه‌ای کرد. پروفسور گانم که موافق جنبش ملی آذربایجان نبود، در کتاب خود «ملت در ایران» نوشت «حکومت دموکراتها در عرض یکسال در تبریز بیش از بیست سال سلطنت رضا شاه اصلاحات کردند.»^۱

بعد از استقرار دولت ملی در آذربایجان، آزادیخواهان و دموکراتهای کرد نیز در شمال کردستان حکومت را به‌دست گرفتند. در مه‌یاد حزب دموکرات کردستان دولت خودمختار کردستان را به‌رهبری قاضی محمد تشکیل داد و تمام کارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی بدست کردها سپرده

۱ پرویز همایون پور. مسئله آذربایجان. سال ۱۳۲۲. ص ۶۱

شد. گروههای منظم نظامی کرد، برای حفاظت و دفاع از دولت ملی کردستان تشکیل گردید. مدارس نو افتتاح شد که در آنها بزبان کردی تدریس میگردد. مطبوعات و کتب بزبان کردی چاپ و نشر گردید. برخلاف آذربایجان، در کردستان رفورم ارضی صورت نگرفت و مناسبات از باب رعیتی و عشیره‌ای به شکل اول باقی ماند. دولت ملی کردستان (یک پنجم شهروند و یک چهارم سرزمین کردستان ایران احاطه میکرد) با دولت ملی آذربایجان بر اساس کمک متقابل رابطه دوستی برقرار نمود. از رشد جنبش رهائی بخش و تشکیل دولت‌های ملی در آذربایجان و شمال کردستان، ارتجاع ایران و حامیانش امپریالیستهای آمریکا و انگلستان بی نهایت به تشویش افتادند. زیرا جنبش آذربایجان و کردستان تأثیر انقلابی در تمام ایران کرد و روحیه مبارزان آزادی ایران را تقویت نمود. از اینرو دولت ایران به نخست‌وزیری مرتجع معروف حکیم‌الملک (او آذربایجانی بود) نه فقط ارتجاع آذربایجان را با وعده و تطمیع تقویت مینمود، حتی ایل افشار در حوالی اردبیل و سراب به رهبری یمین لشکر و ایل ذوالفقاری را در حوالی زنجان به رهبری ذوالفقار مسلح نمود و علیه دولت ملی آذربایجان به جنگ و گریز و داشت. ولی با وجود یاری همه جانبه ستاد ارتش ایران که رئیس آن سرلشکر ارفع بود، ایلات فوق نتوانستند مانع اصلاحات اجتماعی و ارضی دولتهای ملی گردند و در نتیجه حملات گروههای فدائی مجبور به عقب‌نشینی شده و گریختند. دولت حکیمی نتوانست خواست طبقه حاکمه ایران را بر آورده کند و از طرفی نیز پشتیبانی نیروهای مترقی ایران از دولتهای ملی گسترش مییافت. در نتیجه حکیمی مجبور به استعفا شد. دردی‌ماه ۱۳۲۴ قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری انتخاب گردید.

قوام‌السلطنه یکی از مالکین بزرگ گیلان بود. رابطه او با امپریالیستهای آمریکا از دیرباز مشخص بود. او زندگی سیاسی بسیار ارتجاعی و تاریکی داشت. یکی از مهمترین خدمات او به امپریالیستها و طبقه حاکمه ایران عبارت از سرکوبی قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و کشته شدن خود کلنل بود. او یکی از باتجربه‌ترین و قهارترین سیاستمداران مرتجع ایران در دوران خود بود و توانست با مانورهای بسیار ماهرانه (در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی در لاهیجان آرای خود را به نفع رادمنش گذشت کرد، پس از رسیدن به نخست‌وزیری اغلب روزنامه‌ها از آن جمله روزنامه «رهبر» ارگان حزب توده ایران که در زمان دولت حکیمی توقیف شده بودند آزاد نمود، به تشکیلاتهای مترقی

و از آنجمله به حزب توده اجازه فعالیت داد، مرتجعین معروف نظیر سید ضیاءالدین طباطبائی، دشتی، طاهری را زندانی نمود. توانست نظر مساعد رهبران حزب توده (مخصوصاً جناح سازشکارش نظیر اسکندری، کشاورز، بهرامی و غیره) را و از طریق آنها دولت شوروی را به خود جلب کند. قوام السلطنه برای بهبود مناسبات سیاسی با شوروی در ۱۸ فوریه به مسکو مسافرت نمود و در آنجا قرارداد استخراج نفت شمال ایران را به مدت ۵۰ سال با دولت شوروی امضا کرد. او پس از برگشت به دو کار تعجب آور برای مردم عادی اقدام کرد. اولاً کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر از حزب توده (اسکندری وزیر کار، کشاورز وزیر فرهنگ و یزدی وزیر بهداشت) تشکیل داد. هدف قوام السلطنه از تشکیل دولت ائتلافی در درجه اول آن بود که اعتماد رهبری حزب توده و تاحدودی نیز اتحاد شوروی را به خود جلب کند تا فرصت باز یابی و تشکل نیروهای ارتجاعی را داشته باشد. او منتظر شرایط لازم بود که بتواند آزادانه نقش ارتجاعی خود را به نفع طبقه حاکمه و اربابانش امپریالیستها به مورد اجرا گذارد. باید به حق گفت که قوام السلطنه همچو سیاستمدار کهنه کار ارتجاعی، توانست اهداف خود را با هوشیاری و کاردانی کافی انجام دهد. ولی رهبران حزب توده که خط مشی اساسی شان بر روی پارلماناریسم و راه «مسالمت آمیز» بنا و استوار شده است، تصور مینمود که با شرکت در کابینه بتوانند نیروهای بیشتری را در اطراف حزب گرد آورند و بدینوسیله کرسیهای خود را در مجلس شورای ملی زیاد کنند و از این طریق دولت را بدست بگیرند. ولی آنها نمی فهمیدند که بدون اراده، مجری سیاست قوام السلطنه شده اند. ثانیاً قوام السلطنه برای برقراری مناسبات دوستانه با رقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان باب مذاکره را باز کرد. ز اینرو نمایندگان حکومت ملی آذربایجان به ریاست پیشه‌وری و حکومت کردستان به ریاست قاضی محمد رابده تهران دعوت نمود. در نتیجه در ۳ تیر ماه ۱۳۲۵ قراردادی امضا گردید که بر اساس آن دولت‌های ایالتی آذربایجان و کردستان را بر اساس قانون اساسی موظف گردید که انجمنهای ایالتی آذربایجان و کردستان را بر اساس قانون اساسی قبول کند و تا تصویب این قرارداد از طرف مجلس شورای ملی، مجلس ملی آذربایجان به مثابه مرکز انجمن ایالتی شناخته شود. ارتش ملی آذربایجان به مثابه قسمتی از ارتش ایران منظور گردید. درباره درآمد اقتصادی آذربایجان قرار گردید که ۷۵ درصد در آمد اقتصادی صرف نیازهای اجتماعی و فرهنگی آذربایجان گردد و ۲۵ درصدش به حساب بودجه عموم ایران به دولت مرکزی فرستاده شود و دولت روم

ارضی را که در آذربایجان عملی شده بود تأیید نمود. در قرارداد قید شد که در مدارس متوسطه و دانشگاه باید به دو زبان، یعنی ترکی آذربایجان و فارسی تدریس شود. برای ملت‌های اقلیت نظیر کرد، آشوری و ارمنه نیز تا کلاس پنجم دروس به زبان مادری تدریس گردد. استاندار آذربایجان را دکتر جاوید (او آذربایجانی بود) که در دولت ملی پیشه‌وری وزیر داخله بود برگزیدند. نیروهای مترقی ایران از آنجمله حزب توده از انجام قرارداد پشتیبانی کردند.

ارتجاع ایران و امپریالیست‌های انگلستان و آمریکا از نتیجه مذاکرات بی‌نهایت نگران بودند. از این رو کشتی‌های جنگی انگلستان به بندر آبادان و خرمشهر وارد شدند، قسمت‌هایی از ارتش انگلستان در بصره در مرز ایران مستقر گردیدند. شرکت نفت انگلستان در خوزستان تشکیلات «اتحادیه ایلات خوزستان» را به وجود آورد که خواستار جدائی از ایران و الحاق به عراق بود. فشار و توطئه سیاسی و نظامی دولت‌های امپریالیستی انگلستان و آمریکا روز به روز شدیدتر میشد. آلن وزیر خارجه آمریکا در نطق خود طرفداری دولت آمریکا را از شاه و دولت ایران اظهار نمود و آنها را برای مبارزه علیه انجمن‌های ملی آذربایجان و کردستان تشویق میکرد.

پس از خروج ارتش شوروی از ایران، ارتجاع که پس از ضربه سوم شهریور به هوش آمده بود، به تدریج صفوف خود را متشکل نمود و قوام السلطنه نیز ماهیت طبقاتی و وابستگی خود را به امپریالیسم آشکار کرد. او در اوائل خرداد ماه حزب «دمکرات ایران» را تشکیل داد و تمام عناصر مرتجع را در اطراف حزب خود جمع کرد. از این مرحله قوام السلطنه مبارزه سیاسی خود را با حزب توده و سایر احزاب مترقی از طریق حزب «دمکرات» انجام میداد. او با کمک‌های اقتصادی و پشتیبانی سیاسی امپریالیست‌های آمریکا و انگلستان و متمرکز شدن نیروهای ارتجاع داخلی، تعرض خود را علیه نیروهای انقلابی آغاز نمود. قوام السلطنه در مهرماه ۱۳۲۵ کابینه خود را ترمیم کرد و وزرای حزب توده را کنار گذاشت و در آبان ماه اعلام نمود که بخاطر انتخابات آزاد برای مجلس شورای ملی باید ارتش ایران به تمام استانها اعزام شود تا اهالی بتوانند تحت نظارت ارتش «آزادانه» در انتخابات شرکت کنند. بدین طریق هدف شوم قوام السلطنه و طبقه حاکمه ایران علیه حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان آشکار گردید.

دولت‌های آمریکا و انگلستان با دولت شوروی در تماس بودند و تهدید میکردند که اگر ارتش ایران به سمت آذربایجان و کردستان حرکت کند و



دولت شوروی دخالت نماید، آنها نیز به تقاضای دولت ایران بخواهند داد که در امور ایران، خصوصاً آذربایجان دخالت کنند. دولت آمریکا این شانتاژ و فشار سیاسی را زمانی به شوروی می آورد که وضع اقتصادی شوروی به واسطه جنگ دوم جهانی که منجر به ویرانی تمام نقاط اروپائی کشور شده بود و بیش از ۱۰ میلیون زخمی و ناقص العضو باقی مانده بود، دشوار بود. فزون بر این شوروی هنوز فاقد بمب اتم بود (در صورتیکه آمریکا به یاری انیشتین و سایر دانشمندان مهاجر اروپائی موفق شده بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ بمب اتم را بسازد و توانست دو بمب اتم بر روی شهرهای ژاپن هیروشیما و اوکازوکی بیاندازد که در نتیجه بیش از ۲۰۰ هزار نفر مردم غیر نظامی این شهرها کشته شدند. در صورتیکه بدون استفاده از بمب اتم کار جنگ با ژاپن در شرف اتمام بود. ولی دولت آمریکا با استفاده از بمب اتم میخواست قدرت نظامی خود را به دولت شوروی نشان دهد و از آن به مثابه نیروی خارق العاده به شوروی فشار سیاسی بیاورد) و از اینرو با در نظر گرفتن شرایط فوق، دولت شوروی مجبور شد که بخاطر دخالت نکردن دول آمریکا و انگلستان در امور ایران با پیشنهاد آنها موافقت کند. قوام السلطنه با دانستن این جریان در ۱۷ آذرماه ۱۳۲۵ به ارتش تهران که در دامنه کوههای قافلانکوه، آستارا و حوالی مهاباد موضع گرفته بودند، دستور حمله صادر کرد. این اولین تعرض ارتجاع ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود بعد از ۴ روز جنگ (ارتش تهران با وجود برتری اسلحه نتوانست خطوط دفاعی ارتش ملی آذربایجان را بشکافد) فرقه دمکرات با ارتش ملی آذربایجان دستور متارکه داد. ارتش تهران وارد آذربایجان و کردستان شدند و این دو حکومت ملی سرکوب و تمام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی آنها نابود گردید. ارتجاع ایران پس از سرکوبی حکومتهای ملی آذربایجان و کردستان، تعرض خود را علیه حزب توده و سایر احزاب و سازمانهای مترقی و ضد امپریالیستی آغاز کرد. آنچه را که ما به طور قصار در باره تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و رفورمهای اجتماعی - اقتصادی آن نوشتیم، در مطبوعات فرقه دمکرات و بقایای حزب توده در مهاجرت و همچنین در کتاب س. ایوانف «تاریخ مختصر ایران» و خلاصه تر در جزوه پرویز همایون پور «مسئله آذربایجان» و غیره نوشته شده است ولی وظیفه بقایای رهبری حزب توده ایران مقدم بر همه آن بود که نتایج مثبت و منفی نهضت آذربایجان را ارزیابی کنند، زیرا نهضت شهروند آذربایجان قسمتی از مبارزات ایران میباشد. ضرورت و اهمیت

ارزیابی موفقیت و شکست نهضت آذربایجان در درجه اول در آنست که نسل کنونی و خصوصاً مبارزین انقلابی با آگاهی بآن مناسبت خود را نسبت به دوستان و دشمنان جنبش دقیق تر مشخص کنند ولی بقایای رهبری حزب توده جرات اینکار را ندارند، زیرا آنها آگاهانه و بی اراده مدافع سرسخت فرقه دمکرات بوده و هستند. و از اینرو جوانان را از دانستن يك حقیقت تاریخی محروم و یکدوره از تاریخ مبارزات توده های ایران را در زیر سؤال قرار داده اند. لذا ما وظیفه خود میدانیم حقایق تاریخی را بیان کنیم که نسل جوان کنونی که نیروی اصلی مبارزه رهائی بخش میهن میباشد از آن بی اطلاع نباشند و شاید این اقدام وسیله و یا سبب عیان شدن مدارك دیگری که برای ما معلوم نیست بشود. ۱.

مقدم ضروریست که ماهیت طبقاتی و ایدئولوژی فرقه دمکرات آذربایجان را بررسی کنیم تا روشن شود که آیا فرقه دمکرات میتواند بر اساس اصل لنینی، مسئله ملی را به نفع زحمتکشان آذربایجان حل نماید و سپس در باره علل تشکیل فرقه و روند بعدی حوادث را بررسی کنیم.

فرقه دمکرات آذربایجان يك حزب مترقی خرده بورژوازی و با ایدئولوژی خرده بورژوازی بود. گواه آن ترکیب طبقاتی و برنامه فرقه میباشد. روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دمکرات آذربایجان در دوم دی ماه ۱۳۲۵ نوشت: فرقه دمکرات آذربایجان در اوائل سال ۱۳۲۵ هفتاد هزار نفر عضو داشت که از آنها ۶ هزار نفر کارگر، ۵ هزار نفر دهقان، ۲ هزار نفر روشنفکر، ۳ هزار پیشه ور، ۲ هزار نفر تاجر، ۵۰۰ نفر مالک و ۱۰۰ نفر روحانی بودند. در برنامه، فرقه دمکرات ایدئولوژی خود را مشخص نکرده است. استراتژی فرقه عبارت از مبارزه بخاطر به وجود آوردن آذربایجان خودمختار دمکراسی بود. ترکیب طبقاتی و استراتژی فرقه دمکرات آذربایجان مشخص کننده شیوه برخورد آن به مسائل اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و ملی است. بنابراین نیز حل مسئله ملی که یکی از آمالهای نیروی مترقی آذربایجان بود، در چارچوبه منافع طبقاتی خرده بورژوازی جامه ی عمل پوشید. حل مسئله ملی از طریق خود مختاری آذربایجان نمیتوانست منافع اصلی طبقه کارگر، دهقان و

۱- آنچه را که ما مینویسیم مدتهاست که ارتجاع جهانی و ایران میداند ولی ببرکت شهامت انقلابی و «سارکسیستی» بقایای رهبری حزب توده، فقط خالق نهضت و آنهاییکه سالهاست فقط به شق دیدار میهن زنده اند و خانواده هائیکه فرزندان خود را به خاطر آن نهضت از دست داده اند بی اطلاع میباشد.



زحمتکشان آذربایجان را بر آورد نماید. زیرا کارگران و زحمتکشان آذربایجان با خود مختاری ملی ازستم و استثمار سرمایه‌دار و مالک محلی آزاد نشدند. اگر آنها را قبلاً بورژوازی و مالک آذربایجان و فارس استثمار می نمودند، در زمان خود مختاری فقط از استثمار بورژوازی فارس آزاد شدند. ولی بورژوازی محلی با زبان، فرهنگ و عادات ملی، بهتر کارگر و زحمتکش آذربایجانی را استثمار میکرد. فرقه دمکرات آذربایجان نیز پیش از آن نمیتوانست در حل مسئله ملی گام بر دارد. زیرا آن حزب خرده بورژوازی بود و حل صحیح مسئله ملی فقط به رهبری حزب طبقه کارگر امکان پذیر است.

فرقه دمکرات آذربایجان بمثابة حزب خرده بورژوازی، رابطه خود را با مبارزات نیروهای مترقی ایران قطع کرده بود و حتی با حزب توده نیز مناسبات خوبی نداشت. در مهرماه ۱۳۲۵ رهبری حزب توده ایران از تمام احزاب ملی و مترقی: فرقه دمکرات آذربایجان، کردستان، حزب سوسیالیست و حزب دمکرات ایران دعوت نمود که جبهه واحد ضد امپریالیستی تشکیل دهند و علیه دخالت امپریالیستها در امور ایران مبارزه کنند. فزون بر این، در انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورای ملی متحداً بتوانند آرای بیشتری را تحصیل و اکثریت را در مجلس تشکیل دهند. ولی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات ایران (حزب قوام السلطنه) بدعوت حزب توده جواب رد دادند از شرکت در جبهه واحد ضد امپریالیستی خودداری نمودند. بدین طریق کارگران و زحمتکشان آذربایجان عملاً از پرولتاریای سایر نقاط ایران و مبارزه آنها جدا شدند. بدیهیست که این جدائی به مبارزات نیروهای انقلابی ایران صدمه زیادی زد. تاریخ جنبشهای خلقهای ایران چنانچه در قبل گفته شد: نظیر قیام تنباکو، انقلاب مشروطیت و سپس مبارزه برای ملی کردن نفت فقط با شرکت و اتحاد همه خلقهای ایران به موفقیت رسید بنابراین، اگر شهروند شمال ایران را چنانچه هدف افسران پادگان خراسان بود (متأسفانه با آنها از همه طرف مخالفت شد) به مبارزه علیه دولت ارتجاعی شاهی بر میخیزانند، دایره مبارزه وسیعتر میگردد و امکان آزادی ایران بطور کل

۱- در دوره ۱۵ قانونگذاری مجلس شورای ملی لازم بود که قرارداد دولت قوام السلطنه را با فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان و همچنین قرارداد امتیاز نفت شمال با شوروی را تصویب کرد تا این قراردادها جنبه قانونی پیدا کنند.

و آزادی ملی ملل ایران در چارچوبه کشور میسرتر و عملی تر بود. لنین نیز در بطن اولیة تزه‌های مربوط بمسئله ملی و مستعمراتی (برای دومین کنگره انترناسیونالیستی) نوشت: «... در رأس تمام سیاست کمینترن در مورد مسئله ملی و مستعمراتی باید نزدیک شدن پرولترها و توده‌های زحمتکش همه ملل و کشورها برای مبارزه انقلابی مشترک در راه سرنگون ساختن مالکین و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط این نزدیک شدن است که پیروزی بر سرمایه‌داری را که بدون آن محو ستگری ملی و عدم تساوی حقوق ممکن نیست تضمین مینماید»^۱.

عدول فرقه دمکرات آذربایجان از شرکت در جبهه واحد ضد امپریالیستی بی سبب نبود. زیرا اگر فرقه با احزاب دیگر متحد میشد، در آنصورت موظف بود که سیاست و تاکتیک خود را با خط مشی مبارزه عمومی ضد امپریالیستی تطبیق دهد. ولی فرقه این را نمیخواست و از اینرو مایل نبود که با سایر احزاب و سازمانهای مترقی مناسبات برقرار کند. این سیاست نادرست فرقه که بامناف ملت آذربایجان به طور خاص و ملت‌های ایران به طور عام مغایرت داشت نه فقط به عمیق شدن جنبش در آذربایجان، بلکه به تمام ایران لطمه بزرگی زد. کارهای اساسی فرقه به دست آن آذربایجانی‌هایی بود که در سالهای قبل از جنگ دوم جهانی از شوروی به ایران مهاجرت کرده بودند. آن اشخاص کادر عمده سیاسی و تشکیلاتی فرقه را تشکیل میدادند و با بدبینی به مسئولینی که آذربایجانی محلی بودند برخورد میکردند. آنها حتی به افسرانیکه (خصوصاً افسران فارس) بدستور حزب توده برای تشکیل و سازماندهی ارتش ملی به آذربایجان رفته بودند، و بیش از همه برای فرقه کار کردند و ارتش نسبتاً منظمی را سازمان دادند مشکوک بودند و تحت تعقیب قرار میدادند. حتی چند نفر از افسران را نظیر رئیس ستاد ارتش ملی آذربایجان ژانرال آذر و سرگرد حبشی را بازداشت و زندانی کردند و سرهنگ دوم غازی را تحت بازپرسی قرار دادند. جالب آنست که ژانرال آذر را برای بازپرسی به باکو اعزام داشتند و در آنجا با قیراف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی به آذر چنین اظهاراتی را نموده بود: آذر من میدانم که تو در تسلیم تیپ رضاییه نقش بزرگی داشتی و در تشکیل ارتش ملی نیز سهمی داری، ولی چرا در آنجا با اشخاصیکه ما انتصاب کرده‌ایم مخالفت میکنی. اینبار تو را

۱- و. ای. - لنین. آثار منتخبه در دو جلد. جلد دوم صفحه‌های ۵۵۹

میبخشم، یرو تبریز و با هم کار بکنید. فرقه را به پیشه‌وری سپرده‌ام، به‌تو ارتش را میسپارم و مجلس ملی را نیز شبستری با اتفاق سایرین اداره خواهند کرد.

در روند استقرار حکومت ملی آذربایجان از طرف مسئولین غیرمحل فکر الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی رسوخ یافت. این بی‌علت نبود و زمینه فکری داشت که در مهاجرت کاملاً علنی شد. همانا اینهدف شوم احساسات ملی شهروند آذربایجان را جریحه دار میکرد. زیرا آذربایجانیهای ایران قرن‌ها با سایر خلقهای ایران زندگی و سرنوست مشترک داشته‌اند و همیشه به اتفاق همه‌ی شهروند ایران در یک جبهه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به خاطر آزادی و استقلال کشور مبارزه میکردند. از اینرو به ایرانیت خود افتخار و مباهات مینمایند. فزون بر این آذربایجانیها در رشد فرهنگ، صنعت و تمام دستاوردهای ایران نقش ارزنده‌ای دارند. بنابراین منافع عمومی و احساسات ملی آنها با سایر ملل ایران پیوند ناگسستنی دارد. این همان مسئله ایست که لنین بارها متذکر شد که در حل مسئله ملی به تمام جوانب عادات، عنعنه، غرور و احساسات ملی ملل باید توجه نمود و به آنها بی‌نهایت احترام گذاشت. ولی مسئولین فرقه، خصوصاً اشخاص غیرمجلسی به این اصل مهم توجه نمیکردند. بدین سبب در ماههای آخر حکومت ملی، شهروند آذربایجان، خصوصاً تبریز، فرقه دمکرات آذربایجان را مظهر منافع ملی خود نمیدانستند. آنها در اوائل نهضت از شعارهای مترقی فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی میکردند و در خلع سلاح پادگانهای ارتش دولت مرکزی قداکاری نمودند، ولی در اواخر بواسطه برخورد های نادرست مسئولین و احساس خطر تجزیه آذربایجان از فرقه دوری جستند و حتی در شکست ننگ آور فرقه دمکرات نقش معینی داشتند.

در بیستم آذرماه ۱۳۲۵ پیشه‌وری در برابر هزاران نفر اهالی تبریز در نطق خود گفت: «مرگ هست ولی برگشت نیست». ارتش در جبهه درزیر بمباران توپخانه و هواپیماهای ارتش دولت مرکزی غیورانه جنگ میکرد. در ۲۱ آذرماه بیریا صدر اتحادیه کارگران آذربایجان و عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات بیانیه‌ای از طرف فرقه منتشر نمود مبنی بر اینکه: ما نمیخواهیم برادر کشی کنیم و دستور متارکه جنگ دادیم و ارتش تهران خواهد آمد و با کسی کاری نخواهند داشت. همان روز پیشه‌وری وعده‌ای از رهبران فرقه دمکرات به شوروی گریختند و ارتش را در جبهه بدون تکلیف در مقابل دشمن

رها گذاشتند. فرماندهان که دستور گرفته بودند که جنگ نکند باتفاق سربازان بی تکلیف اسلحه بدست در بیابانها سرگردان شدند. همان شب ساعت دو تبریز نیروهای ارتجاعی شروع به تیراندازی نمودند. با وجود اینکه در تبریز چندین هزار سرباز و پلیس بود، ساعت ۶ صبح مرتجعین و اهالی به شهر مسلط شدند. در تمام ناحیه‌های شهر تبریز اهالی مرکب از پیشه‌ور، روشنفکر و کارگر مسلحانه شب‌روز نگهبانی میدادند و خود را آماده حمله احتمالی نیروهای فرقه دمکرات میکردند. به طوریکه تبریز یک هفته قبل از ورود ارتش تهران و شهرهای دورتر در مدت زیادتری در دست اهالی بود. آنها تمام نیروهای مسلح و پلیس دولت ملی و کارمندان حزبی را خلع سلاح نمودند و عده‌ی زیادی را نیز دستگیر و با ورود ارتش تهران به آنها تحویل دادند. ارتش تهران به دستور شاه و ستاد ارتش، نیروهای مسلح ارتش ملی و اعضای فعال فرقه دمکرات را بی رحمانه بطور فجیعی بقتل میرساندند.

فرار ننگ آور پیشه‌وری و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به قیمت ۲۵ هزار تلفات و ۴ هزار تبعیدی بسطون آباد اراک برای شهروند آذربایجان انجامید. حوادث ذکر شده طبعاً چنین سئوالاتی را پیش می‌آورد: ۱- اگر فرقه دمکرات آذربایجان مولود مبارزه شهروند آذربایجان بود و از میان مردم برخاسته بود، پس چرا در مدت ۴ ساعت مانند حساب آبی ترکید و نابود شد؟ ۲- اگر فرقه دمکرات مستقل بود، پس چرا به دستور دیگری اسلحه بزمین گذاشت و ارتش را در جبهه و افراد حزبی را در تمام نواحی آذربایجان بدون تکلیف در برابر دشمن قرار داد؟ ۳- اگر مردم آذربایجان وابستگی فرقه را نمیدانستند، پس چرا علیه فرقه برخاستند و هنوز ارتش در جبهه بود مردم پادگانهای نظامی شهرها را خلع کردند و تا ورود ارتش تهران مقدرات خویش را بدست گرفتند؟ ۴- اگر هم دستور بود که جنگ نکند، آیا پیشه‌وری که دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان بود، موظف نبود که به جای فرار دستور عقب نشینی مرتب و مرخص کردن ارتش را بدهد و اشخاص مسئول را با خود به شوروی ببرد؟ در صورتیکه در نتیجه فرار رهبران و بی تکلیفی ارتش و اعضای فرقه، تلفات سنگینی که در تمام روند قرن بیستم در ایران بی سابقه بود به شهروند آذربایجان تحمیل شد. ۵- در بوجود آمدن این فاجعه کم نظیر (میتوان با جرئت گفت که فاجعه آذربایجان و همچنین فرار بقایای رهبری حزب توده و نابودی نیروهای نظامی و غیرنظامی حزب توده، از تسلیم شاه سلطان حسین به محمود افغان ننگین تر بودند) آیا پیشه‌وری بمثابة دبیر اول

فرقه یکی از مسئولین اصلی نیست؟ و او در برابر توده‌های آذربایجان بطور خاص و شهروندان ایران به طور عام و همچنین در برابر تاریخ مبارزات خلقهای ایران محکومیت ندارد؟ - آیا پیشه‌وری به مثابه دبیر اول فرقه از هدف شوم و غیر مارکسیستی باقیراف و یارانش درباره آذربایجان ایران بی اطلاع بود؟ تمام این سئوالات، گویای منطقی آنست که فرقه دمکرات آذربایجان به منظور هدف مشخصی تشکیل شده بود.

در مهاجرت، سازمان فرقه از نو دایر گردید و ارگان آن روزنامه «آذربایجان» دوباره منتشر شد. در روزنامه «آذربایجان» مینوشتند و در جلسات حزبی و جمع آمده‌های فرقه یکصداداد میزدند؛ زنده باد پدر و رهبر آذربایجان واحد (یعنی آذربایجان ایران و شوروی) یولداش باقیراف. فزون بر این رئیس جمهور آذربایجان شوروی میرزا ابراهیم‌اف در کتاب خود «اوجون گلاجاخ» (آروز می‌آید) الحاق آذربایجان ایران را با آذربایجان شوروی نویسد میداد. او در جزوه خود «مبارزه رهائی بخش ملی در آذربایجان جنوبی» چنین نوشت «مردم آذربایجان جنوبی از همه خلقهای ایران با استعدادتر و کاری‌ترند. چنانچه راه آهن سرتاسری ایران را آنها کشیدند.» آقای مارکسیست نمی‌فهمید که از نقطه نظر مارکسیستی يك ملت را با استعدادتر از ملت دیگر نامیدن نادرست است زیرا فقط شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در رشد استعداد و نبوغ توده‌ها نقش اساسی دارد و آنها را به ظهور میرساند. در کشوری که آن شرایط نباشد، بنا بر این استعداد و نبوغ توده‌ها نیز امکان تجلی ندارد. ولی منظور واقعی نویسنده این بود که ملت با استعداد آذربایجان ایران باید با ملت بانبوغ آذربایجان شوروی در یک کشور واحد زندگی و کار نمایند.

سپس «نویسندگان» و «شعرای» نوظهور فرقه دمکرات مقالات و اشعاری درباره وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی نوشتند و سرائیدند و به تحقق بخشیدن این «آمال و آرزوی» توده‌های آذربایجان جنوبی رادر تحت هدایت پدر و رهبر قهرمان آذربایجان واحد، یولداش باقیراف قابل اجرا می‌دانستند. تمام اینها تأیید کننده فکر الحاق کردن آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی بود، که در زمان حکومت فرقه بطور «مخفی» گفته و اقدام میشد. این همان عاملی بود که احساسات و غرور ملی آذربایجانیهای ایران، بخصوص زحمتکشانش آنها علیه فرقه برانگیخت.

باید این حقیقت را گفت که الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی هدف دولت و حزب کمونیست شوروی نبود. بلکه آن یکی از مقاصد

باقیراف را که دوست صمیمی وزیر کشور و سازمان امنیت شوروی بریابود تشکیل میداد. این دونفر مورد اطمینان فوق العاده شخص استالین بودند و میخواستند پس از انجام مقاصد خود دولت شوروی را در برابر عمل انجام شده قرار دهند. زیرا پس از ورود ارتش شوروی به ایران، درع نوامبر ۱۹۴۱ دبیر ژنرالی حزب کمونیست و نخست وزیر شوروی استالین گفت: «هدف ما در این جنگ اشغال سرزمین بیگانه و تابع کردن خلیقهای آن نیست و نمیتواند هم باشد. این سیاست نه فقط شامل مردم و سرزمین اروپا و خلیقهای آسیا و از آنجمله ایران نیز میباشد»^۱. در اواخر سال ۱۹۴۶ پیشه‌وری به مسکو احضار گردید که جریان وقایع آذربایجان را توضیح دهد. چون هدف و نقشه شوم باقیراف آشکار میگشت، از اینرو پیشه‌وری را در سانحه ماشین کشتند و مسافرت او به مسکو عملی نشد. پس از کشتن پیشه‌وری، به دبیری فرقه غلام یحیی را برگزیدند. غلام یحیی یکی از شاگردان باقیراف و آتاکیشاف بود او در سال ۱۳۱۵ به ایران مهاجرت کرده بود و در زمان حکومت فرقه یادرجه ژنرالی فرمانده نیروهای فدائی و جبهه میانه شد.

در ۵ مارس ۱۹۵۳ استالین مرد. پس از ۳ ماه دولت شوروی به علل جنایات و اقدام ضدحزبی بریا را از حزب اخراج، محاکمه و اعدام نمود. پس از چندی باقیراف را ابتدا از دبیری حزب کمونیست آذربایجان برکنار و سپس به علل جنایتهایی که نموده بود محاکمه و اعدام کردند و آتاکیشاف رانیز در محاکمه به ۳۰ سال زندانی محکوم کردند. و سپس مریدان و همفکران باقیراف را نظیر حسن اف دبیر دوم حزب کمونیست آذربایجان و میرزا ابراهیم اف رئیس جمهور آذربایجان را از کار برکنار نمودند. بنابراین، تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان به مشابه عامل ذهنی نهضت آذربایجان بدستور باقیراف بعلم ذکر شده بوجود آمد. در حقیقت فرقه دمکرات آذربایجان مولود کیش شخص پرستی استالین و نبودن رهبری جمعی در حزب کمونیست شوروی بود. دگرگوئیهایی که بعد از مرگ استالین در شوروی رخ دارد در ماهیت و خط مشی فرقه دمکرات آذربایجان تغییری بوجود نیاورد. اعضای فرقه بر رهبری غلام یحیی زنده باد آذربایجان و احداث اد میزدند و روزنامه «آذربایجان» نیز افکار و نظریه آنها را منعکس مینمود. رهبران فرقه عامل محرمیت و عقب ماندگی شهروند آذربایجان را مردم فارس معرفی میکردند و اعضای

۱- ای. و. استالین. در باره جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی. سال

ساده فرقه که معلومات کافی نداشتند، نسبت بفارسها بغض و کینه پیدا میکردند و آنها را «استعمارگران» خود میدانستند. در این مرحله بود که عده‌ای از اعضای حزب توده مقیم شوروی علیه فرقه دمکرات و رهبران آن برخاستند و خواستار منحل شدن فرقه و الحاق آن به حزب توده شدند. زیرا آنها فرقه را سمبول تجزیه آذربایجان ایران و وسیله نفاق افکنی بین ملل ایران میدانستند. علیرغم اینکه غلام یحیی و شرکایش برای عده‌ای از مبارزین در باکو پرونده ضد شوروی و ضد حزبی ساختند و توانستند بدست مقامات محلی عده‌ای را تبعید و تحت فشار اقتصادی قرار بدهند، ولی اعضای فعال حزب توده از مبارزه نایستادند. دومین رئیس ستاد ارتش ملی آذربایجان و همچنین دونفر از افسران سابق که با غلام یحیی در جبهه میانه بودند (از ذکر نامشان بعلی خودداری میکنیم) علیه او اعلام جرم قتل کردند. زیرا غلام یحیی در جبهه میانه چندین نفر غیر نظامی را بدون محاکمه بدست خود اعدام کرده بود. فزون بر این، دهها نفر از افراد حزب توده، مقیم باکو به دبیر اول حزب کمونیست و نخست وزیر وقت شوروی تلگراف کردند و تقاضای دادرسی نمودند، زیرا به امضای غلام یحیی در زمان باقیراف مقامات محلی دهه‌انفر ایرانی را بدون کوچکترین گناهی زندانی کرده بودند. بنابراین تقاضای برکناری غلام یحیی را از دبیری فرقه دمکرات خواستار شدند. متأسفانه فعالیت اعضای حزب توده نتیجه‌ای نداد. در این مبارزه، بقایای رهبری حزب توده اعضای حزب را بسکوت دعوت میکردند. ولی در نتیجه پافشاری افراد حزب توده مقامات محلی مجبور شدند بارهبران هر دو حزب مذاکره و آنها را به وحدت دعوت کنند. در پلنوم ششم بقایای کمیته مرکزی حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان با حفظ نامش با حزب توده وحدت کرد و بمشابه سازمان استان آذربایجان حزب توده نامیده شد. وحدت به نفع فرقه دمکرات انجامید زیرا سازمان فرقه بدون دخالت بقایای رهبری حزب توده با تمام خصوصیات خود تحت رهبری غلام یحیی مستقل ماند. بقایای رهبری حزب توده، حتی دخالت در امور مالی فرقه (در مدت ۲۹ سال از بابت حق عضویت از پیش از ۷ - ۸ هزار نفر عضو مبلغ هنگفتی ذخیره کرده است و از این مبلغ رهبری فرقه بهره‌بردار صلاح و «مصاحبت» میبیند خرج میکند) ندارد. از همه مهمتر غلام یحیی بی نهایت مورد اعتماد مقامات محلی است و از اینرو تمام تصمیمات سازمانی بقایای رهبری حزب توده بدون صلاحدید و مشورت با او انجام نمی‌یابد. فزون بر این، يك سوم اعضای کمیته مرکزی وهیت اجراییه بقایای



رهبری حزب توده ایران را اعضای فرقه دمکرات تشکیل می‌دهند. بیشتر آنها جوانان ۱۷ - ۱۸ ساله بودند که به شوروی مهاجرت کرده‌اند و اکنون عضو رهبری «حزب طبقه کارگر ایران» شده‌اند و می‌خواهند «انقلاب» ایران را رهبری کنند. غلام‌یحیی - شاگرد مکتب باقیراف و آتاکیشراف، قاتل چندین نفر در ایران، عامل زندانی شدن ده‌ها نفر ایرانی صادق در شوروی و دشمن تمامیت ارضی ایران در زیرماسک «دوستی» با شوروی، عملاً بر بقایای حزب توده حکومت می‌کنند. او، کیانوری، ایرج، جودت و غیره فقط در پناه «دوستی» با شوروی موجودیت خود را حفظ می‌کنند. آنها از توده‌های ایران و از عده‌ای از اعضای حزب توده بیش از پلیس شاه می‌ترسند. زیرا اگر بدست پلیس شاه بیافتند، راه اسلاف خسویش، بهرامی، یزدی، شرمینی و متقی را انتخاب می‌کنند و تا آخر عمر در زیر سایه شاهنشاه آسوده عمر بسر می‌برند. ولی اگر به دست توده‌ها گرفتار شوند باید در دادگاه توده به جنایات و خیانات خویش جواب دهند. آری، این خاکسارها، چاپلوسها، سرسپرده‌ها و کاسه‌لیسان فقط برای حفظ موقعیت خود، بدون درک ماهیت سیاست همزیستی مسالمت آمیز منافع توده‌های ایران و خط مشی پیکار گران‌میهن ما را فدا می‌کنند. سیاست همزیستی مسالمت آمیز که مبتکر و خالق آن لنین بود، مبنی بر این است که دولت‌های سوسیالیستی می‌توانند بدون محاصره و جنگ با کشورهای سرمایه‌داری در حال صلح رابطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برقرار کنند. زیرا دولت‌های سوسیالیستی برای تقویت اقتصاد، بهداشت، فرهنگ و استحکام و تقویت ارتش خود به صلح نیازمندند. کشورهای سوسیالیستی با برقراری سیاست همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای سرمایه‌داری می‌توانند صلح را مستقر و اهدای خود را تحقق بخشند. بنابراین سیاست همزیستی مسالمت آمیز شکلی از مبارزه طبقاتی جهان سوسیالیسم با جهان سرمایه‌داری است. ولی این سیاست باید به نحوی مورد اجرا گذارده شود که به منافع توده‌ها، خصوصاً با و نگاردا انقلابی آنها صدمه نزند. لذا سیاست همزیستی مسالمت آمیز باید چنان با دقت و خلاقیت طراحی شود که نه فقط مانع تعرض کشورهای سرمایه‌داری به جهان سوسیالیسم گردد، بلکه در عین حال برای نیروهای انقلابی کشورهای سرمایه‌داری و وابسته امکان شکل و تعرض علیه حکومت ضد توده‌ای را فراهم کند. زیرا پیروزی نیروهای انقلابی و تشکیل دولت دمکراسی و توده‌ای بهترین ضامن حفظ صلح می‌باشد که برای سوسیالیسم ضرورت سیاتی دارد. بدین سبب بود که لنین صریحاً تاکید نمود که «بما امپریالیسم مبارزه نیرویست. با آن بساید توانست مبارزه

کرد که بتوان به انقلاب جهانی سوسیالیستی یاری نمود. و باید توانست به آن یاری نمود»^۱.

بدین روال، باید توانست سیاست همزیستی مسالمت آمیز را با در نظر گرفتن واقعیت و مناسبات نیروهای مترقی و ارتجاعی جهان به طور عام و بنفع نیروهای انقلابی هر کشور به طور خاص پیاده نمود. فتطدر آن صورت اجرای چنین سیاستی به نفع جهان سوسیالیسم، انقلابات کارگری و جنبشهای کارگری و جنبشهای رهائی بخش ضدامپریالیستی مفید قرار میگیرد. نباید منافع آتی این جنبشها را فدای منافع آتی این ویا آن کشور سوسیالیستی نمود. زیرا این سیاست باید با منافع نیروهای انقلابی جهان ادغام گردد.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز به هیچ وجه مربوط به مناسبات نیروهای انقلابی میهن ما با دولت فاشیستی شاه نمیشود، تضاد بین پیکارگران بارژیم فاشیستی شاه آشتی ناپذیر است و تا حاصل قطعی آن یعنی سرنگونی حکومت شاهی و برقراری دولت دمکرات ملی، مبارزه اقتصادی، سیاسی وایدئولوژی ادامه خواهد یافت. سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی و نیروهای مترقی ایران زمانی میتوانند مبارزه خود را با سیاست همزیستی مسالمت آمیز دولتهای سوسیالیستی بارژیم فاشیستی شاه ادغام و هماهنگ کنند که سیاست آنها به مبارزه نیروهای انقلابی ایران لطمه نزنند و مانع گسترش مبارزه آنها نگردد. مناسبات کشورهای سوسیالیستی با دولت فاشیستی ایران جزئی از سیاست جهانی آنهاست، ولی مبارزه پیکارگران ایران در درجه اول دارای جنبه ملی می باشد از اینرو این دو سیاست در مراحل اولیه وظایف مختلفی دارند، اما منافع آتی آنها یکی است. از اینرو فقط با درک ماهیت دیالکتیکی سیاست همزیستی مسالمت آمیز میتوان آنرا ماهرانه پیاده نمود.

بقیای رهبری حزب توده سیاست و خط مشی خود را به طور مطلق وابسته به سیاست دولت شوروی کرده اند. هر وقت که مناسبات دولت شوروی با دولت ایران تیره میگردد، بقیای رهبری حزب توده انقلابی میشوند و حتی اغلب کاسه داغتر از آتش میگرددند. زمانیکه مناسبات دو دولت بهبود میابد، حرارت بقیای رهبری حزب توده نیز نزول میکند و بسا از فرمهای اقتصادی شاه طرفداری مینمایند و شعار مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه را با شعار علیه رژیم پلیسی تغییر می دهند. این سیاست وابستگی و نوسان بقیای رهبری حزب توده،

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۳۵. ص. ۲۹۶

ناشی از خصصت طبقاتی خرده بورژوازی آنهاست. به همین سبب آنها نمی فهمند که مبارزه نیروهای انقلابی ایران علیه رژیم فاشیستی شاه وابسته به امپریالیسم جهانی، درحقیقت مبارزه برای صلح است. تا زمانی که در ایران حکومت توده ای برقرار نگردد، صلح در ایران و حتی در منطقه شرق نزدیک استوار نخواهد گشت. بنابراین، مبارزه انقلابی رهایی بخش ملی نیروهای مبارز ایران ماهیت و خصصت آزادی و استقرار صلح دائم برای توده های ایران و منطقه دارد. لنین گفت «بدون سوسیالیسم بشریت نمیتواند خود را از جنگ، گرسنگی و تلف شدن میلیونها نفر نجات دهد». ۱ مبارزه آزادیبخش ایران جزوی از مبارزه عمومی جهان مترقی علیه امپریالیسم، ریسپوتیسم و سرمایه برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم است. زمانی که سیاست همزیستی مسالمت آمیز با دولت ایران با منافع توده های ایران و خط مشی و تاکتیک پیکار گران میهن ما مغایرت پیدا میکند، باید به اجرا کننده های چنین سیاستی تذکر داد و از ادامه آن ممانعت نمود. در اینباره ارگان «تئوریک» «چریکهای فدائی خلق» مجله «۱۹ بهمن» در شماره ۶ سال ۱۳۵۴ در بخش «رابطه اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی و آثار سیاسی آن» اهداف دولت ایران و کشورهای سوسیالیستی از برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی با دلائلی مشخص می کند و تاثیر مثبت و منفی آنرا به مبارزات نیروهای انقلابی را ارزیابی مینماید و مینویسد «در مرحله فعلی مبارزه توقع ما از شوروی، چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی بشرح زیر است: ۱- ما خواستار قطع رابطه دیپلماتیک و یا جنگ تبلیغاتی بین ایران و این کشورها نیستیم و از این جنگ طرفی نخواهیم جست. ۲- ما میخواهیم که دولتهای سوسیالیستی بهیچ قیمتی برنامه های رژیم و مشی داخلی و منطقه ای او را تأیید نکنند و به کیف ترین دیکتاتوری منطقه روی خوش نشان ندهند. ادامه رابطه بازرگانی با ایران به هیچوجه محتاج خوش آمد گوئی به رژیم نیست. ۳- ما میخواهیم که محافل اجتماعی کشورهای سوسیالیستی مانند محافل اجتماعی اروپای غربی به جنایات رژیم ایران اعتراض کنند و افکار عمومی این کشورها از آنچه در ایران میگردد آگاه گردند. در مراحل بعدی جنبش، بسارشد جنبش انقلابی تردیدی نیست که نحوه برخورد کشورهای سوسیالیستی با جنبش و رژیم به سود مردم ما باید دگرگون شود، تا آنجا که در مراحل نهائی در برابر رژیم و برضد امپریالیسم و قدرتهای امپریالیستی به وظایف برادرانه خود در برابر مردم ایران

۱- و. ای. لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱ ص ۱۲۰

عمل نمایند. به هر حال در هیچ مرحله‌ای مانی خواهیم که دیگران ما را آزاد کنند و یا بجای ما مبارزه یا نبرد کنند. حال اگر منافع و استراتژی برخی از کشورهای سوسیالیستی ایجاب کند که آنها تضاد ما با امپریالیستها را نادیده گرفته و در کنار رژیم و با قدرتهای امپریالیستی در این منطقه موضع بگیرند، طبیعی است که مستقیماً با منافع انقلاب ما برخورد خواهند کرد»^۲ تردیدی نیست که جنبش انقلابی ایران از نحوه دوستی کشورهای سوسیالیستی با رژیم فاشیستی شاه که مولود طراحی نادرست سیاست همزیستی، مسالمت‌آمیز است آری می‌بیند. این مناسبات تا حدود زیادی به ثبات اقتصاد و سیاست رژیم ایران کمک می‌کند و به زیان مبارزه انقلابی میهن ما میانجامد. در نتیجه چنین رابطه‌ای است که کشورهای سوسیالیستی به ایران اسلحه می‌فروشند و دولت ضد توده‌ای ایران از آن سلاحها علیه پیکارگران راه آزادی استفاده می‌کند. لنین گفت باید توانست به مبارزه ضد امپریالیستی یاری نمود، و باید توانست سیاست همزیستی مسالمت آمیز را به نفع پیکارگران انقلابی پیاده نمود.

بقایای رهبری حزب توده منافع توده‌های میهن خود را درک نمی‌کنند و نسبت به آن غریبه هستند. زیرا آنها نمی‌فهمند که میهن دوستی و انترناسیونالیستی پرولتاریا با هم پیوند ناگسستنی دارند. بدون در نظر گرفتن منافع میهن نمیتوان انترناسیونالیست حقیقی شد، و نیز نمیتوان انترناسیولیست واقعی گردید، بدون آنکه میهن دوست بود. بنابراین، حزب طبقه کارگر دارای دو وجه میباشد: ملی و جهانی. حزب طبقه کارگر وارث بحق تمام مشی انقلابی و گنجینه تجارب انقلابی نهضت‌های گذشته خلقها و طبقات کشور خویش است. او آئینه تمام‌نمای بهترین خلقهای ملی، آرزوها، محرومیتها و منافع زحمتکشان میهن خود میباشد. وظیفه او قبل از هر چیز آزاد ساختن میهن خود از قید اسارت و از گون ساختن نظام کنونی و استقرار نظام نسوین است. وجه جهانی او انترناسیونالیستی است، این حزب بنوبه خود نشانه محصول خصوصیات مشترک و وحدت میان شرایط عمومی تاریخی کشور با جنبشهای انقلابی طبقه کارگر جهان است. بنابراین، در نظر حزب طبقه کارگر ناسیونالیسم انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتاری دو پدیده مجزا و منفرد از یکدیگر نیستند. بلکه دوطرف یک واقعیتند، مکمل یکدیگرند، لازم و ملزوم هم می‌باشند.

پیکارگران ایران فقط از طریق مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه و اربابانش امپریالیستها میتوانند با آزادی ملی دست یابند، و بنابیل با آزادی ملی



است که میتوانند وظیفهٔ انترناسیونالیستی خود را انجام دهند. پیروزی نیروهای انقلابی و نابودی رژیم فاشیستی شاه از یک سو کمک مؤثری به مبارزهٔ خلقهای منطقهٔ آسیای نزدیک و میانه است و از سوی دیگر مبارزهٔ کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم جهانی را سهلتر میگرداند. لذا در مبارزهٔ انقلابی و آزادیبخش ملی پیکارگران، عملاً تحقق یافتن وظیفهٔ انترناسیونالیسم نهفته است. لنین در سال ۱۹۱۶ گفت: مابده خلقهای هند، ایران، ترکیه و مصر کمک میکنیم و خواهیم کرد که آنها در روی پای خود بایستند و هر چه زودتر از استعمار و استثمار رها شوند. ما این را وظیفهٔ خود میدانیم، زیرا در غیر اینصورت سوسیالیسم در اروپا استوار نخواهد شد. استالین در کنگرهٔ ۱۹ حزب کمونیست شوروی گفت: اگر تا جنگ دوم جهانی در برابر هجوم امپریالیسم فقط یک گردان ضربتی - شوروی وجود داشت، ولی اکنون نه فقط هر یک از کشورهای سوسیالیستی، بلکه مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای آسیا و آفریقا نیز گردان ضربتی علیه امپریالیسم میباشند. بنابراین، جهان سوسیالیسم بمثابة عامل خارجی در رشد و تقویت مبارزات انقلابی رهائیبخش نقش مهمی دارد، و مبارزات رهائیبخش کشورهای وابسته نیز سلطهٔ نفوذ و قدرت اقتصادی و سیاسی جهان امپریالیسم را محدود و ضعیف میکند و بدین طریق در تقویت و رشد جهان سوسیالیسم نقش بزرگی ایفاء مینمایند. لذا بدون دانستن پیوند ناگسستنی و تأثیر متقابل این دو پدیدهٔ مهم عصر ما، نمیتوان مفهوم ملی و انترناسیونالیستی پرولتاری و کمونیستی را درک کرد. ولسی مشی بقایای رهبری حزب توده کاملاً عکس این است. پیروزی و آزادی پرولتاریا و سایر زحمتکشانش را فقط در چارچوبهٔ منافع و قدرت کشورهای سوسیالیستی امکان پذیر میدانند و تأثیر نیروهای انقلابی ایران را در بسط نفوذ جهان سوسیالیسم رانمی دانند. از اینرو جنبهٔ ملی و میهن دوستی را فراموش میکنند و در حقیقت بر روی آن خط بطلان میکشند. گواه این ادعا نطق اسکندری دبیر اول بقایای رهبری حزب توده در کنگرهٔ ۲۵ حزب کمونیست شوروی است. او فقط به حمد و ثنای شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که بمبارزهٔ رهائیبخش خلقها کمک میکنند پرداخت. اسکندری متملق سخنی دربارهٔ نقش مبارزات رهائیبخش در ژرف کردن بحران اقتصادی و سیاسی جهان سرمایه داری و شکست نهائی آن نگفت. این بیجهت نیست، زیرا آنها یکعده مارکسیستهای کتابی با افکار خرده بسورژوازی میباشند. با این شیوهٔ تفکر بقایای رهبری حزب توده تبلیغات خود را علیه نیروهای انقلابی میهن ما



متوجه کرده‌اند و سعی میکنند که گسترش مبارزه نیروهای انقلابی را ترمز نمایند. این شیوه مبارزه ناشی از نداشتن سیمای ملی و درک نکردن وظیفه انترناسیونالیستی آنهاست. رهبری حزب طبقه کارگر نباید فقط راننده‌ی ساده ماشین باشد. او باید تمام مکانیسم ماشین و خصوصیات آن آشنا باشد. فقط در آنوقت میتواند ماشین عظیم، مرکب و بغرنج اجتماع را براند. پیشتازان جنبش انقلابی ایران بخود حق میدهند که از کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بخواهند که در رابطه خود با بقایای کمیته مرکزی حزب توده ایران تجدید نظر کنند. زیرا نباید یکعده دسته‌باز، قاتل و فاقد اخلاق اجتماعی و شخصی را که هیچ رابطه عملی با توده‌های ایران ندارند و از کوچکترین اعتماد و احترام آنها برخوردار نیستند، بمثابة رهبری حزب طبقه کارگر ایران بشناسند و بسایر احزاب کارگری جهان نیز آنها را باین نام معرفی کنند.

با ایمان به پیروزی طبقه کارگر ایران